

برای همین آمده ایم

ریحانه شاکر

جیل

۲۶

ش ۱۳۰

اشاره:

در طول تاریخ اسلام، از گذشته تا حالا خیلی‌ها جان‌شان را بر سر اقامه نمازشان گذاشته‌اند. نماز برای آن‌ها همه چیز بوده. ما هم در طول هشت سال دفاع‌مان، کم نداشته‌ایم از این دست کسانی که فلسفه زندگی‌شان را خلاصه کرده بودند در اقامه همین نماز.

شهید حسین بهرامی

زمان عملیات، ساعت پنج صبح بود و همزمان با اذان صبح. ناراحت بود. پرسیدند چرا ناراحتی؟ خدای ناکرده از چیزی می‌ترسی؟

جواب داد: نه من ترسی از جنگ ندارم. از این ناراحت هستم که شما عملیات را به‌شکلی طراحی کرده‌اید که درست مصادف با اذان صبح است و فکر این را نکرده‌اید که ما نمازمان را چگونه بخوانیم؟!

او اعتقاد داشت مانند امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در وسط میدان جنگ، موقع نماز باید نماز را خواند. فردای

آن روز، حسین را دیدم که درحال سجده به شهادت رسیده است.

شهید نیک‌صفت، شهید بهمن صدری پور

نیک‌صفت، بیسیم‌چی بود. در هنگام کار وقتی باطری بیسیم تمام شد، برای تعویضش به سنگر مخابرات رفت و در آن‌جا در کنار شهید بهمن صدری پور مشغول نماز شد. ناگهان خمپاره‌ای به سنگرشان خورد و....

شهید داریوش احمدی

با اذان صبح مشغول وضو گرفتن شد تا نماز بخواند. در همان زمان خمپاره‌ای، کنارش به زمین خورد و....

شهید محمود خانزاده

در عملیات کربلای ۴ در یک وضعیت بحرانی و مشکل که کار برای نیروهای گردان سخت شد و هر کس به فکر جان‌پناهی بود، ایستاد و با رجزخوانی به نیروها روحیه داد. فردای آن روز هنگام نماز صبح، گلوله‌ای به سینه‌اش نشست، نشست به دیواره خاکریز تکیه داد، دست‌هایش را روبه آسمان بلند کرد و برای شهادتی که خدا نصیبش کرده بود، شکر کرد و پرکشید.

شهید مجید مقدادی

زخم‌های زیادی برداشته بود؛ فلج شده بود. با چنین وضعیت وخیمی، آن‌چه باعث شگفتی همگان به‌خصوص پرستاران و پزشکان بخش شده بود، پای‌بندی‌اش به خواندن نماز بود.

پزشکش می‌گفت: بعد از عمل جراحی، چهار شبانه‌روز بی‌هوش بود. وقتی به‌هوش آمد، آب خواست تا وضو بگیرد. به‌کمک پرستار، وضوی جبره گرفت و نمازش را خواند. اگر بگویم من در طی این ۲۵ سال طبابت، این چنین نماز پرشور و حرارتی ندیده‌ام، سخن به‌گزارم. نگفتم.

روز بعد، صدای اذان ظهر که بلند شد، مجید آخرین رکعت‌های نمازش را به‌جا آورد و....

شهید سجادی

سال ۱۳۶۴، خط پدافندی هزار قله. در گوشه‌ای از دامنه کوه، کنار درختی به نماز ایستاده بود. ناگهان خمپاره‌ای بعد از برخورد به درخت، منفجر شد و گرد و غبار غلیظی به هوا برخاست. دیگر صدای سجادی نمی‌آمد.

شهیدای لشکر ۲۵ کربلا

بیست‌وسه روز در کربلای ۵ مقاومت کردند. این یک حماسه تمام‌عیار بود. آب برای وضو نداشتند. سینه‌خیز می‌رفتند به‌طرف آب‌های اطراف و سینه‌خیز برمی‌گشتند. آتش سنگین دشمن هم نمی‌توانست مانع خواندن نمازشان بشود. با لباس خونی و گلی و با تمام تجهیزات نظامی می‌ایستادند به نماز. گاهی اطراف‌شان به‌شدت گلوله‌باران می‌شد؛ اما هیچ‌کس خم به ابرو نمی‌آورد و نمازش را نمی‌شکست. چند نفر در هنگام خواندن نماز، تیر و ترکش خوردند و شهید شدند. حماسه بیست‌وسه‌روزه بچه‌ها در اثر خواندن همین نمازها و مناجات‌ها بود؛ طوری که شصت‌هزار تلفات از دشمن گرفتند.

شهید صیاد مهدی‌زاده

در عملیات والفجر مقدماتی، در حلقه محاصره شدید دشمن بودند که چند گلوله توی تنش نشست. همان‌طور که به خودش می‌پیچید، دست برد توی جیبش؛ به‌دنبال چیزی می‌گشت. بچه‌ها به‌طرفش رفتند. فکر کردند به‌دنبال عکس فرزند یا یکی از اعضای خانواده‌اش می‌گردد. دستش را مشت کرد و از جیب بغلش بیرون آورد. مشتش را که باز کرد، خون روی مَهر را پوشانده بود. مهر را زمین گذاشت و رو به‌سوی قبله کرد. آن‌گاه برزمین افتاد و آخرین سجده زندگی‌اش را به‌جا آورد.

شهید جواد دل‌آذر

عملیات والفجر ۸ بود. نماز مغرب را به‌علت کوتاه بودن خاکریز، نشسته خواند. خواست نماز عشا را شروع کند، که صدای بیسیم درآمد.

گفت: آقا ناصر، جوابش را بده! و قامت بست.

ناصر دو سه قدم بیشتر برنداشته بود که ناگهان خمپاره‌ای فرود آمد و جواد دل‌آذر...

